

سنخ‌شناسی و بررسی الگوهای ساختاری تیپ ابلهان در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی

ابوالفضل حرّی*

چکیده

این مقاله الگوهای ساختاری تیپ احمقان یا ابلهان را در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی سنخ‌شناسی و بررسی می‌کند. از میان قصه‌های عامیانه، تیپ احمقان از تیپ‌های مهم قصه‌های شوخی است که آرنه، تامپسون، مارتسولف، و آتر گرد آورده‌اند و از ۱۲۰۰ تا ۱۹۹۹ م آن را دسته‌بندی کرده‌اند. این تیپ قصه‌ها، ویژگی‌های ساختاری و سنخی خاصی دارند. برای نیل به این ویژگی‌ها، پیکره دادگانی از کتاب مارتسولف (۱۳۷۷) انتخاب و تیپ هر قصه براساس نقش معرف کنش و کنش موجد نقش در قالب کارکرد خویش‌کاری و سنخ‌شناسی بررسی و تحلیل و الگوهای ساختاری آن‌ها استخراج شد. بر این اساس، تیپ ابلهان واحد خودبنیادی تعریف شد که در آن کارکرد ویژه ابلهان از هم‌نشینی نقش و کنش حاصل می‌آید. بدین معنا که کنش‌های تیپ احمق معرف نقش ابلهانه او در قصه‌ها و متقابلاً منبعث از نقش ابلهانه اوست که از مجموعه کنش‌های ابلهانه حاصل می‌آید. هم‌چنین، دو الگوی ساختاری احمق در مقام کارگزار (با خود و دیگری) و کارپذیر (با خود و دیگری) در قصه‌ها شناسایی شد. مهم‌ترین یافته‌ها یکی این‌که قصه‌های ابلهان واحدهای خودبنیادی به‌شمار می‌روند که می‌توان آن‌ها را براساس نقش معرف کنش و کنش معرف طنز دسته‌بندی و تحلیل کرد.

کلیدواژه‌ها: الگوی ساختاری، تیپ احمقان، سنخ‌شناسی، قصه‌های عامیانه، کارکرد.

* استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اراک، horri2004tr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۰۸

۱. مقدمه

قصه‌های ابلهان یا احمقان را می‌توان، به‌سان بسیاری دیگر از تیپ‌های قصه‌ها، از منظرهای گوناگون بررسی و تحلیل کرد و الگوهای ساختاری حاکم بر آن‌ها را استخراج و نظام‌مند کرد. علاوه بر طبقه‌بندی‌های گوناگون قصه‌های عامیانه، از جمله آرنه (Aarne 1910)، آرنه و تامپسون (Aarne and Thompson 1961)، و آثر (Uther 2004)، براساس شاخص‌های تیپ و موتیف و درون‌مایه که می‌توانند به‌سان الگوهای اولیه روش‌مند مطالعه قصه‌ها عمل کنند، تا پیش از پراپ (Propp 1928) هیچ الگوی درون‌متنی ساختارهای حاکم بر قصه‌های عامیانه را تحلیل و بررسی نکرده است. الگوی پراپ در واقع اولین رویکرد روش‌مند در مطالعه قصه‌های عامیانه است. این رویکرد، که البته ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد، بعدها به‌دست پژوهش‌گران، مانند دوندس (Dundes 1964, 1997)، جیسون (Jason 1965)، و برموند (Bremond 1983)، بسط و توسعه یافت. با این حال، مهم‌ترین ایراد روش پراپ این است که فقط به ساختار درونی قصه‌ها توجه می‌کند و رویکرد ساختاری و ریخت‌شناختی او اقتضا می‌کند که به سایر وجوه قصه‌ها از جمله بافت شکل‌گیری و مسائل فرهنگی، اجتماعی، به‌ویژه روان‌شناختی حاکم بر قصه‌ها توجه کم‌تر نشان بدهد. به‌نظر می‌رسد که پیروان پراپ، به‌ویژه برموند (1973)، کوشیده‌اند تا در تعریف مفهوم کارکرد از دو مفهوم مهم، یعنی کنش و نقش، هم استفاده کنند. از این‌رو، برموند کارکرد را هم‌نشینی کنش با نقش تعریف می‌کند. با این‌وصف، می‌توان در تحلیل قصه‌های عامیانه طنزآمیز و از آن میان تیپ ابلهان به شاخص موتیف و درون‌مایه، که پیش‌نهاد آرنه و تامپسون است، اکتفا نکرد و در تحلیل قصه‌ها، از الگوهای ساختاری کمک گرفت. در این جستار کوشش بر آن است تا از ره‌گذر رویکرد روایت‌شناسی ساختارگرا، الگوهای ساختاری تیپ ابلهان در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی سنخ‌شناسی و بررسی و تحلیل شود.

۲. پیشینه پژوهش

اغلب کسانی که در باب طبقه‌بندی و سنخ‌شناسی ادبیات عامیانه سخن گفته‌اند، گونه‌های معرف و موجد شوخی و طنز را در دسته‌بندی‌های خود آورده‌اند. برای نمونه، آرنه و تامپسون (1961) گونه‌های شوخی را در یک طبقه جداگانه قرار داده و زیرگروه‌هایی برای آن در نظر گرفته‌اند. همین دسته‌بندی در ویراست آثر (Uther 2004)

از طبقه‌بندی آرنه - تامپسون نیز دیده می‌شود، اما به این طبقه‌بندی‌ها چند ایراد وارد است که پراپ (1928) و دوندس (1997) به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌اند؛ از جمله این‌که تعاریف و مرزبندی دو شاخص تیپ و موتیف مشخص نیست، یا این‌که برخی گونه‌ها با هم هم‌پوشانی دارند، یا این‌که این طبقه‌بندی‌ها بیش‌تر براساس قصه‌ها یا مواد و مطالب اروپایی است و به بخش‌های غیراروپایی کم‌تر ارجاع داده شده است. علاوه بر این ایرادها، نکته مهم در مورد گونه‌های طنز این‌که تعاریف و مرزبندی این گونه‌ها در نسخه آلمانی کتاب آرنه (1910) و نسخه انگلیسی ترجمه تامپسون (1961) و ترجمه فارسی کتاب مارتسولف (Marzolph / ۱۳۷۷) جای چندوچون دارد و پرسش است که حری (۱۳۹۷، زیر چاپ) به برخی نکات و طبقه‌بندی‌های متداول قصه‌های شوخی یا طنزآمیز و از جمله به طبقه‌بندی آرنه - تامپسون از شوانک (قصه‌های عامیانه طنزآمیز) اشاره کرده است. تاکنون کم‌تر مقاله‌ای این مباحث را پی گرفته است. حری (۱۳۹۷، زیر چاپ) در ابتدا، ایرادهای وارد بر این طبقه‌بندی‌ها را بررسی کرده و نمونه‌ای از قصه‌های طنز آمیز ایرانی (تیپ ۱۲۱۱: «زن ابله بع‌بع کردن بز را با خندیدن اشتباه می‌کند») (مارتسولف ۱۳۷۷: ۱۹۸) را به تفصیل از منظر دو مؤلفه ساختارگرایانه، یعنی نقش و کنش، بررسی کرده است.

به هر روی، تاکنون به قصه‌های عامیانه طنزآمیز کم‌تر پرداخته شده است. به تازگی فاضلی و هاشمی مقدم بررسی *متون طنزآمیز عامیانه ایرانی* را منتشر کرده‌اند و در آن قصه‌ها را بیش‌تر از دیدگاه رویکرد پراپ بررسی کرده‌اند، اما رویکرد نظری این کتاب محل تأمل و بحث است. این کتاب چهار فصل و دو پیوست دارد. فصل اول به کلیات پژوهش، فصل دوم به مبانی نظری، فصل سوم به طبقه‌بندی و تحلیل قصه‌ها، و فصل چهارم به زمینه اجتماعی متون طنزآمیز پرداخته است. نویسندگان در فصل دوم به اجمال رویکردهای ساختارگرا به قصه‌های عامیانه و به ویژه رویکرد پراپ را مرور می‌کنند. در فصل سوم، داستان‌های طنزآمیز را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند: دسته کلی اول، داستان‌های مربوط به رندان و ساده‌لوحان است که خود به سه دسته تقسیم می‌شود: الف) داستان‌هایی که ساده‌لوح را رند می‌فریبد؛ ب) داستان‌هایی که رند در کار فریب ناکام می‌ماند؛ ج) داستان‌هایی درباره ساده‌لوح که رند در آن نقشی ندارد؛ دسته کلی دوم، سایر قصه‌های شوخ‌طبعانه است (فاضلی و هاشمی مقدم ۱۳۹۰: ۵۲). درباره این کتاب چند نکته درخور ذکر است: اول، پیدا نیست که نویسندگان بر چه اساس به این دو نوع تقسیم‌بندی کلی رسیده‌اند. دوم، پیدا نیست که نویسندگان بر چه اساس نوع

اول را به سه دسته فرعی تر تقسیم کرده‌اند. نویسندگان این کتاب به گونه‌شناسی شخصیت‌های داستان‌های طنزآمیز اشاره می‌کنند و شش نوع شخصیت را از هم متمایز می‌کنند: ساده‌لوح؛ رند؛ دانای ساده‌لوحان؛ هم‌راه ساده‌لوح؛ هوشیار؛ دانای هوشیار (همان: ۵۸-۶۰). هم‌چنان یک مسئله لاینحل است؛ این‌که نویسندگان چگونه و بر چه اساس به این شش تیپ شخصیت دست یافته‌اند و اصلاً معیار و ضوابط تمایز میان این شخصیت‌ها در چیست و در عین این‌که نویسندگان هیچ تعریف مشخصی هم از واژگان ساده‌لوح، رند، هوشیار، و دانای هوشیار به دست نمی‌دهند، باین‌حال نویسندگان می‌کوشند که برای این نوع تیپ‌ها داستان‌هایی را شاهد مثال آورند و آن‌ها را تحلیل کنند که درخور توجه و ستودنی است. درنهایت، نویسندگان هیچ جمع‌بندی‌ای از مباحث خود به دست نمی‌دهند و بی‌درنگ، به زمینه اجتماعی داستان طنزآمیز می‌پردازند. کتاب با دو پیوست به پایان می‌رسد که در یک پیوست به دسته‌بندی مارتسولف از «قصه‌های شوخی» اشاره شده است.

۳. چهارچوب و روش پژوهش

چهارچوب پژوهش در دست بدین قرار دسته‌بندی شده است:

الف) پیکره دادگانی زبان فارسی: این پیکره قصه‌های عامیانه‌ای را دربر دارد که در مجموعه قصه‌های ایرانی ذکر شده و در کتاب مارتسولف (۱۳۷۷) گرد آمده است. مطالعه و بررسی این قصه‌های منتخب از نوع سنخی (representative or typical case) خواهد بود؛ یعنی بررسی یک قصه عامیانه طنزآمیز که می‌تواند نمونه‌ای از کل قصه‌های طنزآمیز به‌شمار آید.

ب) اندازه پیکره‌های دادگانی: اندازه این پیکره از قصه‌های کوتاه تا قصه‌های بلند عامیانه است.

ج) گردآوری دادگان: دادگان از میان قصه‌های عامیانه ایرانی مبتنی بر طبقه‌بندی جهانی آرنه - تامپسون و مارتسولف و به‌ویژه قصه‌های مشدی گلین خانم (الول - ساتن ۱۳۷۴)، قصه‌های ایرانی (انجوی شیرازی ۱۳۵۲) و شوقیات (نادری و موحد ۱۳۸۰)، که جملگی در کتاب مارتسولف (۱۳۷۷) فهرست شده‌اند، انتخاب می‌شوند و در فرایند بررسی، به سایر طبقه‌بندی‌ها از جمله آثر (Uther 2004) و الشامی (El-Shamy 2004) و جیسون (1956) نیز اشاره خواهد شد.

د) واحد بررسی (unit of analysis): واحد بررسی دادگان به سبب آن که بیش تر قصه‌ها مطول یا بلندند، عمدتاً معطوف به خط سیر اصلی قصه خواهد بود؛ به گونه‌ای که معرف کنش خنده در قصه باشد.

ه) تحلیل دادگان (data analysis): در تحلیل دادگان، علاوه بر بررسی شاخص تیپ — موتیف در طبقه‌بندی جهانی قصه‌ها که آرنه، تامپسون، و آتر ارائه کرده‌اند، به ویژگی‌های ساختار روایی و به‌ویژه کارکردهای پیش‌نهادی پراپ و نقش معرف کنش و کنش موجد نقش پیش‌نهادی برمون هم اشاره خواهد شد.

نخست آرنه است که، براساس شاخص موتیف، قصه‌های ابلهان را سنخ‌شناسی می‌کند، سپس تامپسون طبقه‌بندی آرنه را کامل می‌کند. تقریباً تمامی طبقه‌بندی‌های متأخر، از جمله مارتسولف، به طبقه‌بندی آرنه — تامپسون (1961) نظر دارند. پس از آرنه و تامپسون، آتر (Uther 2004) با بازنگری در دسته‌بندی آن‌ها زیرگروه‌های آن را بسط و گسترش می‌دهد. الشامی (El-Shamy 2004) نیز در تیپ‌های قصه عامیانه در جهان عرب دسته‌بندی آرنه و تامپسون و آتر را کامل تر ارائه می‌کند.

۱.۳ سنخ‌شناسی و تحلیل قصه‌های ابلهان

از طبقه‌بندی آرنه و تامپسون و آتر و به تبع آن مارتسولف و سایرین پیداست که قصه‌های شوخی را اغلب براساس تیپ افراد سنخی، مضمون، و درون‌مایه آن‌ها تقسیم کرده‌اند و کار بررسی را از قصه‌های شوخی یا قصه‌های احمقان و ابلهان (numskull) آغاز کرده‌اند. اولین پرسش این است که چرا این گروه از آدمیان انتخاب شدند. به‌دیگرسخن، این گروه چه ویژگی‌هایی دارند که درزمره قصه‌های شوخی قرار گرفته‌اند و از چه رو از دیگر گروه‌های سنخی بازشناختنی‌اند؟ آیا به‌صرف این که این گروه کارهایی نامعقول انجام می‌دهند متخلق به این صفت شده‌اند؟ مگر گروه ابلهان چه ویژگی‌هایی دارند؟ اصلاً احمق (اگر این واژه معادل کارآمدی برای دو واژه انگلیسی numskull یا fool باشد) کیست و چه خصوصیتی دارد؟ آیا از حیث فرهنگی فرد احمق ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی منحصربه‌فردی دارد؟ وجه خصیصه‌نمای احمق از گروه مقابل آن، یعنی دانا و زیرک، چیست؟ آیا این تقابل دوگانه دانا و نادان راه‌گشا خواهد بود؟ آیا فروکاستن ویژگی‌های اشخاص به دو نوع سنخ دانا و نادان بی‌توجهی به سایر ویژگی‌های این آدمیان نخواهد بود؟ و ده‌ها پرسش از این دست که به ذهن می‌رسد.

۲.۳ تبار واژه احمق و ابله

در لغت‌نامه‌های انگلیسی، فرد نادان و کودن را numskull می‌نامند. در زبان فارسی، واژه «احمق»، که صفت تفضیلی در مقام اسم است، از «حُمق» (homgh) به معنای نادانی و «حَمِق» (hamegh) به معنای فرد نادان می‌آید. دهخدا چندین معادل برای آن ذکر می‌کند: «گول، کالیوه، نادان، بی‌عقل، نابخرد، ابله» (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به لغت‌نامه ۱۳۷۷: ذیل «احمق»؛ صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۵۱). از این حیث، احمق و ابله ویژگی مشترک دارند. در مجموع، به نظر می‌رسد که مجموعه اعمال و رفتارهایی که آدمیان انجام می‌دهند و به جای منفعت مادی و معنوی ضرر در پی می‌آورد، شامل معنای حماقت می‌شود. با این حال، آنچه برای نویسنده این مقاله مهم است این‌که آیا مجموعه کنش‌ها و اعمالی که ابلهان، در مقام اشخاص سنخی، انجام می‌دهند، به یک واحد روایی (narrative unit) برای تعریف قصه ابلهان و شخص احمق ختم می‌شوند یا خیر. اگر ختم شوند، قصه ابلهان را می‌توان مجموعه کنش‌های معرف و موجد حماقت (actions generating stupidity)، شخص موجد این کنش‌ها را احمق (stupid)، و مجموعه قصه‌های واجد این کنش‌ها را قصه ابلهان (stupid tale) نامید. با این وصف، قصه ابلهان واحد روایی خودببینانی (Self-Contained) است مشتمل بر یک یا چند کنش و رخداد که نشان می‌دهد یک فرد یا افراد یا گروهی از مردمان ویژگی حُمق و نادانی را آینگی می‌کنند. این تعریف، البته مبتنی بر مجموعه رخدادهاست و این رخدادها واجد هر ویژگی‌ای که باشند تجسم خصوصیت حُمق یا خلق و خو و سرشت حُمق یا احمق خواهند بود. اگر این تعریف را بپذیریم، می‌توان الگوهای ساختاری حاکم بر مجموعه قصه‌های ابلهان را سنخ‌شناسی و تحلیل کرد.

از دیگر سو، این قصه‌ها را می‌توان بر اساس برخی طبقه‌بندی‌های مرسوم مرتبط با تیپ ابلهان، از جمله کلاپ (1949) و یانیک (1998)، نیز تبارشناسی کرد. کلاپ به شش موقعیت بلاهت‌آفرین اشاره می‌کند و یانیک نیز ابلهان را در چهار گروه قرار می‌دهد: احمق دانا؛ احمق ساده‌لوح؛ احمق شیاد؛ احمق معصوم. بر این اساس، به نظر می‌رسد که احمق‌ها، قهرمانان قصه‌های عامیانه، آمیزه‌ای از این انواع چهارگانه را به نمایش می‌گذارند. در برخی تیپ‌ها، احمق نه از نقطه ضعف و امیال خود خیر دارد و نه از نقطه ضعف دیگران. از این رو، به سادگی فریب می‌خورد و تمسخر می‌شود (احمق معصوم در یانیک یا ضعیف‌النفس در کلاپ). برای نمونه، تیپ 1260A، که در آن به سبب بلاهت یا نقطه‌ضعفی که دارد، کارهای ابلهانه می‌کند: انگور می‌خورد، بعد آب می‌نوشد، و سپس در آفتاب می‌نشیند تا شراب

درست کند؛ شیر را همراه با برنج در چاه می‌ریزد تا شیربرنج درست کند. یا این‌که، در تیپ 1273A، زنی کودن برای آن‌که سفیدبخت شود، کوچه را با صابون‌های مغازه شوهرش فرش می‌کند و یا در تیپ 1319، مردی نادان خربزه‌ای می‌خرد به این امید که یک‌سال درمیان برایش بز و خر بزاید و در راه بازگشت به خانه، خربزه از دستش به بوته‌زاری می‌افتد و، به‌ناگاه، خرگوشی از بوته‌زار به بیرون می‌جهد. ابله تصور می‌کند که خرگوش می‌باید کره‌خوری نوزاد باشد. در تیپ 1320، خدمت‌کار با تصور این‌که اربابش، که سیگاری گیرانده، آتش گرفته و بر سرش آب می‌ریزد. در تیپ 1330، دختری نادان، با شمعی روشن در دست، قصد دارد از جایی دور آتش تهیه کند.

در برخی تیپ قصه‌ها، احمق از نقطه‌ضعف خود خبر ندارد، اما ضعف دیگران را می‌شناسد و از این رو آن‌ها را می‌فریبد؛ مانند احمق شیاد در کلاپ و یانیک. در تیپ 1338B، مردی که سر در پی شناخت نادانان دارد، به کسانی برمی‌خورد که ساده‌ترین نکات زندگی روزمره را نمی‌شناسند؛ یعنی از نقطه‌ضعف خود خبر ندارند. مرد دانا، که در این تیپ برخلاف دسته‌بندی کلاپ و یانیک نقش شیاد ندارد و بلکه دانایی زیرک است، چیزهایی را به نادانان می‌آموزد؛ مردم نادان نمی‌دانند که ظرف‌های کثیف شستنی‌اند، نادانان حمام را نمی‌شناسند، نادانان نمی‌دانند کرسی چیست. گاه، امیال خود را می‌شناسد، اما از دوز و کلک دیگران خبر ندارد (احمق ساده‌لوح). نمونه این تیپ در میان قصه‌های عامیانه فراوان است. گاه، احمق هم از ضعف خود خبر دارد هم از ضعف دیگران. از این رو، می‌تواند دست به کنش‌هایی نکته‌سنجانه بزند، مانند احمق دانا در یانیک، احمق (هزال / کمیک)، لوده در کلاپ. در تیپ 1341C، مردی شوخ‌طبع درمقام احمقی دانا (هزال / کمیک) به دزدی که شبانه به خانه او آمده می‌گوید که او خودش روز روشن چیزی در خانه‌اش پیدا نمی‌کند، در شب تاریک او چگونه برای دزدی آمده است.

۳.۳ ماهیت کارکردهای طنزآمیز

باتوجه به تعریف پراپ از کارکرد، یعنی «عمل یک شخصیت براساس اهمیتی که در سیر کنش دارد» (Propp 1968: 21)، یک یا چند شخص کنش‌هایی را در قالب چند رخداد بروز می‌دهند که می‌تواند معرف نقش آن‌ها باشد و متقابلاً این نقش می‌تواند معرف کنشی باشد که آن‌ها انجام می‌دهند. در بخش اول این داستان (تیپ ۱۲۱۱)، فاطمه (زن و عروس) درمقام نقش یا شخص بازی، به تصور این‌که یک حیوان (بز یا بزغاله که در اصل گنگ

است) خطای او را به شوهر گزارش خواهد کرد، مجموعه کنش‌هایی را انجام می‌دهد. مثلاً، لباس و زر و زیور خود را به حیوان می‌دهد و دیگران نیز به تبع او چنین می‌کنند. هم‌چنین، در مادرشوهر، دختر چراغ‌به‌دست و مردمان ظرف‌کثیف‌کن در بخش دوم و سوم داستان در کتاب الول — ساتن (۱۳۷۴) و خسو و خسر، پدر و مادر فاطمه، پسر زال و ارباب، در کتاب روشن رحمانی (۱۳۷۴). اما، قهرمان، که این کنش‌ها را غیرمنطقی می‌بیند، برای گریز از این حماقت‌ها، دست به عزیمت می‌زند. در این‌جا، یک فرد یا افرادی برخی کنش‌ها را انجام می‌دهند که به‌نظر قهرمان ابلهانه جلوه می‌کند و درمقابل، این کنش‌های ابلهانه معرفت‌شخصیت آن‌ها می‌شود. از این کنش معرفت‌نقش به کنش «حماقت» و از نقش یا نقش‌هایی که این کنش حماقت را انجام می‌دهند به «احمق» یاد می‌کنیم. حال، در پرتو تعریف پراپ، می‌توان هم‌کنشی کنش و نقش را کارکرد حماقت بنامیم. به‌دیگرسخن، کارکرد حماقت برابر است با تعامل کنش حماقت با نقش احمق. ازاین‌رو، در این داستان، آن فرد یا افرادی که کنش‌های ابلهانه انجام می‌دهند و این کنش‌ها معرفت‌نقش آن‌ها می‌شود اشخاص احمق نام دارند و آن‌که با این کنش‌ها و با عزیمت و ره‌سپاری مقابله می‌کند غیراحمق یا عاقل نام دارد. باین‌وصف، تمام قصه‌هایی که در آن‌ها فرد یا افرادی دست به انجام‌دادن کنش‌های ابلهانه می‌زنند، در زمره و سنخ قصه ابلهان قرار می‌گیرند. اگر ریخت‌شناسی را توالی کارکردها تعریف کنیم، قصه ابلهان عبارت است از کنش حُمق که نقش احمق آن را ایفا می‌کند. درواقع، با این ریخت‌شناسی، می‌توان سنخ اشخاص و کنش‌ها را تعیین کرد و این نوع قصه‌ها را در طبقه‌ای مبتنی بر کارکرد و نه تیپ یا موتیف جای داد. از این حیث، گرچه تعداد اشخاص قصه‌های ابلهان، که پراپ از آن‌ها به متغیرها یاد می‌کند، ممکن است بسیار باشد، کارکردها یعنی نقش و کنش‌هایی که برعهده دارند و به‌باور پراپ ثابت و به نقش‌های قصه وابسته‌اند محدود و اندک است.

۴.۳ ساختار روایی طنزآمیز قصه ابلهان

باتوجه‌به آن‌چه درباره کارکردهای طنزآمیز گفته شد، می‌توان برای این دسته کارکردهای طنزآمیز الگوی روایی نظام‌مندی ترسیم کرد. بنابراین، کارکردی طنزآمیز است که به‌مثابه سنگ بنا یا «مولکول ساختار یک قصه» (Propp 1968: 78) در پیش‌برد پی‌رنگ و خط سیر قصه عامیانه طنزآمیز نقش ایفا می‌کند. بنابه این تعریف، ساختار قصه عامیانه «یگانه عنصر ثابت قصه» (ibid: 21) به‌شمار می‌رود. ازاین‌رو، اگر به پیکره قصه ابلهان، که

مارتسولف گرد آورده، دقت کنیم، یعنی قصه‌هایی که بیش‌تر از نوع ساختاری دوم در الگوی پراپ تبعیت می‌کنند، درمی‌یابیم که ساختار قصه‌ها از یک الگوی مشخص پیروی می‌کند؛ قهرمان قصه با مشکل نادانی دیگران روبه‌روست، دست به سفر می‌زند تا چاره‌ای بیابد، و ناکام‌تر از قبل به خانه مراجعه می‌کند. این خط سیر حول سه کارکرد اصلی می‌چرخد:

۱. قهرمان، که معمولاً داناتر از بقیه است، با مسئله‌ای روبه‌رو می‌شود (کارکرد اول)؛
۲. قهرمان در برابر این مسئله دست به واکنش می‌زند (کارکرد دوم)؛
۳. واکنش قهرمان معمولاً نتیجه دل‌خواه به‌بار نمی‌آورد و او ناکام‌تر از گذشته از سفر بازمی‌گردد (کارکرد سوم).

این خط سیر یک بازیگر دارد که در دو نقش قهرمان و بخشنده ظاهر می‌شود؛ کسی که با مشکل روبه‌روست و همو که تلاش می‌کند مشکل را حل کند. تیپ ۱۲۱۱، که پیش از این بررسی کردیم، تجسم تمام و کمال این الگوی ساختاری است. البته، محتمل است که این کارکردهای اصلی با برخی کارکردهای فرعی هم‌راه باشند. آنچه قصه‌های عامیانه دارای این نوع ساختار را از هم متمایز می‌کند نه کارکردهای اصلی، که کارکردهای فرعی و تابع است، چنان‌که از مصادر و منابع گوناگون تیپ پیش‌گفته پیداست. در عمده مصادر داستان، کارکردهای اصلی یک‌سان‌اند و آنچه قصه‌ها را از هم متمایز می‌کند کارکردهای تابع و فرعی مترتب بر کارکردهای اصلی است؛ چنان‌که در رونوشت‌های الول — ساتن (Elwell-Sutton) و روشن رحمانی از تیپ ۱۲۱۱ دیدیم.

در الگوی ساختاری دیگر از قصه‌های عامیانه، احمق یا گروهی از ابلهان با مسئله‌ای بغرنج دست به گریبان‌اند که لاینحل است یا این‌که آن‌ها، به‌سبب بلاهتی که دارند، قادر به حل مسئله نیستند و در نتیجه، پاسخ دل‌خواه را نمی‌یابند. در این‌جا، شخصیتی دیگر که می‌تواند احمق دانا یا زیرک یا هزال و شوخ باشد، در مقام بخشنده یا دهنده (donor)، در رویکرد پراپ، پایش به ماجرا باز می‌شود و احمق یا احمقان به‌کمک او مشکل خود را حل می‌کنند و نتیجه مطلوب را به‌دست می‌آورند. در این نوع ساختاری، کارکردهای ابلهان اصلی و کارکردهایی که تازه‌وارد انجام می‌دهد حکم کارکردهای فرعی را دارند. این الگو را می‌توان به‌صورت زیر بررسی کرد:

۱. احمق یا گروه ابلهان، در مقام قهرمان، با مسئله‌ای روبه‌رو می‌شوند؛
۲. یک احمق یا فردی دیگر تلاش می‌کند تا مسئله را حل کند؛

۳. فردی دیگر، در مقام بخشنده که رفتاری معقولانه‌تر از ابلهان دارد، پادرمیانی و مشکل را حل می‌کند و یا با رفتار خود نشان می‌دهد که ابلهان در اشتباه‌اند.

این الگو دو بازیگر یا نقش دارد؛ قهرمان و بخشنده. احمق (قهرمان) که با مشکل روبه‌روست و بخشنده که با وساطت مشکل را برطرف می‌کند. در تیپ اصلی ۱۲۹۴، که در آرنه - تامپسون - آتر آمده، گوساله‌ای، یا در رونوشت‌های مختلف شتری یا گوسفندی یا بز یا گاوی، سر در کوزه‌ای فروبرده و بیرون نمی‌آورد. فردی در مقام احمق ساده‌لوح، براساس کلاپ و یانیک، پادرمیانی و توصیه می‌کند که سر گوساله را قطع کنند. سپس، کوزه را بشکنند و بعد قطعات را دوباره بچسبانند. در این جا، فرد میانجی از دیگران احمق‌تر است. در تیپ فرعی 1294B، گوساله یا گاو یا بز یا شتر جای خود را به یک کودک یا زن می‌دهد که سرش در کوزه گیر کرده و احمق پیش‌نهاد می‌دهد که سر را قطع کنند. در تیپ فرعی ایرانی این قصه، یعنی تیپ 1294A، که مارتسولف (۱۳۷۷: ج ۲، ۲۰۰) آن را از صبحی نقل می‌کند، دختری ابله با این مشکل روبه‌روست که دستش را برای بیرون آوردن پنیر در کوزه فروبرده، اما دست هم‌راه با پنیر از کوزه بیرون نمی‌آید. در نتیجه، تلاش‌های دختر ابله ناکام می‌ماند. مردی زیرک وارد ماجرا می‌شود و به‌قدری دخترک را قفلک می‌دهد که دختر از خنده پنیر را از دستش رها می‌کند و دست را از کوزه بیرون می‌آورد. در این تیپ قصه‌ها، بخشنده به دو گونه پادرمیانی می‌کند: یا ماجرا را ختم به خیر می‌کند و آسیبی به قهرمان نمی‌رساند یا این‌که با پیش‌نهاد خود به قهرمان یاری می‌رساند.

طرفه این‌که همین مجموعه کارکردها در قصه حیوانات نیز آمده است. برای نمونه، در تیپ 68A، در طبقه‌بندی آرنه - تامپسون - آتر، روباهی که سر خود را درون کوزه برده راه‌گریزی نمی‌یابد و عاقبت، شکار آدمی زاده‌ای می‌شود. در رونوشت‌های دیگر، روباه، برای رهایی، خود را در آب غرق می‌کند یا این‌که کوزه را می‌شکند. در رونوشت ایرانی این قصه، که براساس دو روایت انجوی شیرازی (۱۳۹۵: ۲۰۸-۲۱۴) در مارتسولف (۱۳۷۷: ۵۹) آمده، روباه از صدایی که در کوزه‌ای خالی پیچیده وحشت می‌کند، اما همین‌که به اشتباه خود پی می‌برد، برای جبران مافات، کوزه را به دم خود می‌بندد و در آب رها می‌کند. کوزه پُر آب می‌شود و روباه، برای نجات خود، مجبور می‌شود که دم خود را قطع کند.

همان‌گونه که پیداست، اگر کارکرد را ملاک طبقه‌بندی قرار بدهیم، برخی از داستان‌ها که در تیپ‌های دیگر آمده، مثل همین قصه که در طبقه حیوانات آمده، می‌تواند ذیل

داستان‌های طنزآمیز قرار بگیرد، اما چون قهرمانان آن نه انسان بلکه حیوانات هستند، این قصه در زمره فابل (fable) یا حکایات تمثیلی نیز جای می‌گیرد.

در سومین الگوی ساختاری قصه‌های ابلهان، ادعاهایی گزاف‌گون رخ می‌دهد، اما شرایط و موقعیت‌ها به گونه‌ای رقم می‌خورد که ادعاهای او به طرز طنزآمیز اثبات می‌شوند. این ساختار، که اغلب در ذیل قصه‌های رخدادهای الابختکی در آرنه - تامپسون - آتر (شمارگان ۱۶۴۰-۱۶۷۴) آمده است، فردی که ظاهراً واجد ویژگی‌های متداول حماقت نیست ادعاهایی گزاف را مطرح می‌کند، اما شرایط به نفع او رقم می‌خورد. در رونوشت فارسی این تیپ، که در مارتسولف (۱۳۷۷: ۲۳۶) آمده، مردی ادعای پهلوانی می‌کند، به دلیل آن‌که هزار مگس را کشته است (در نسخه اصلی، خیاطی با یک فوت هفت مگس را می‌کشد) یا ادعا می‌کند که دو شیر را کشته است. ناگزیر می‌شود با دشمن بجنگد. هنگامی که اسب رم می‌کند، خود را به درختی می‌بندد. اسب درخت را از جا درمی‌آورد و باد درخت را در هوا می‌چرخاند و دشمن می‌گریزد. این فرد باید با شیری مقابله کند، اما از ترس شیر به بالای درختی پناه می‌برد. از اتفاق، از بالای درخت روی شیر می‌افتد و سوار بر شیر وارد شهر می‌شود. در این ساختار نیز، فرد با مسئله‌ای روبه‌روست که همان ادعاهای گزاف اوست و ناچار است این ادعاها را اثبات کند. شرایط اما به نفع او پیش می‌رود و موقعیت‌ها و کنش‌هایی طنزآمیز رقم می‌خورد.

البته، می‌توان چندین الگوی ساختاری دیگر نیز، براساس کارکردهای طنزآمیز در این قصه‌ها، شناسایی کرد. حال، اگر ملاک ریخت‌شناسی و سنخ‌شناسی و طبقه‌بندی قصه‌های ابلهان را نه تیپ‌ها و موتیف‌ها، بلکه کارکردهای ابلهانه در نظر بگیریم، قصه‌های واجد این کارکرد از طبقه‌های دیگر را نیز می‌توان در این گروه جای داد یا حتی برخی تیپ‌ها را از این گروه خارج کرد. برای نمونه، در تیپ ۱۳۳۳، که مارتسولف آن را در این گروه جای داده، هیچ کارکرد ابلهانه‌ای رخ نمی‌دهد، بلکه کنش دروغ‌گویی یک چوپان در نهایت بره‌ها را به دست گرگ می‌سپارد. یا در تیپ ۱۳۴۱، نه کارکرد ابلهانه، بلکه کارکرد حرص است که دزد حریص را از دست‌یابی به کیسه زر محروم می‌کند. یا این‌که، در تیپ ۱۳۷۴، که مارتسولف آن را در گروه قصه زوجان قرار داده، کارکرد ابلهانه سبب می‌شود زن ابله، که از همسایه آشپزی یاد می‌گیرد، عاقبت داخل ظرف غذا مشتکی کثافت بریزد. باین وصف، بخش عمده تیپ‌هایی که مارتسولف در گروه‌های «زن احمق و شوهرش» (همان: ۱۳۸۰-۱۴۴۰)، «مرد احمق و همسرش» (همان: ۱۴۰۶-۱۴۲۹)، «زوج نادان» (همان: ۱۴۳۰-۱۴۳۹) و «مرد

کودن» (همان: ۱۶۷۵-۱۷۲۴) از میان سایر تیپ‌ها قرار داده، نقش معرفِ کنش و کنش معرفِ نقش خواهد بود. در این جا، احمق نقش و کنشی که انجام می‌دهد حماقت نام دارد. از این رو، اگر ملاک طبقه‌بندی را نه تیپ یا موتیف، بلکه کنش معرف نقش یا نقش معرف کنش، که کارکردها را می‌سازند، قرار دهیم، لازم است طبقه‌بندی آرنه - تامپسون و به همین صورت، طبقه‌بندی مارتسولف را دست‌کاری و گروه‌بندی دوباره کنیم. بدین ترتیب، دیگر فرقی نمی‌کند که نقش احمق را زنان (تیپ‌های ۱۳۸۰-۱۴۰۴)، مردان (تیپ‌های ۱۴۰۶-۱۴۲۹)، زوجان (۱۴۳۰-۱۴۳۹)، یا حتی مرد کودن (تیپ‌های ۱۶۷۵-۱۷۲۴) بازی کنند. می‌توان این تیپ‌ها یا هر تیپی را که واجد کارکرد حماقت باشند در طبقه‌ای جدید به اسم «نقش و کنش، احمق و حماقت» جای داد. از این رو، محتمل است که تیپ‌هایی نیز نه فقط از خود طبقه قصه‌های شوخی، بلکه از سایر طبقه قصه‌ها نیز در این گروه‌بندی جدید قرار گیرند. برای نمونه، ممکن است قصه‌ای که در طبقه قصه‌های پریان و حیوانات و جز این‌ها قرار گرفته‌اند واجد کنش معرف نقش حماقت و احمق باشند.

باین حال، نکته مهم این که آنچه ممکن است قصه ابلهان را از یک‌دیگر متمایز کند شخص بازی نیست، بلکه نوع و نحوه انجام‌شدن کنش ابلهانه است و میزان طنزآوری این قصه‌ها را همین نوع و نحوه اجرای کنش ابلهانه تعیین می‌کند. به‌دیگر سخن، بحث اصلی این است که کارکردهای واجد حماقت طنزآمیزند و این طنزآمیزی از جمله مؤلفه‌های معرف الگوهای ساختاری قصه‌ها یا سازوکار حاکم بر طنزآوری آنهاست.

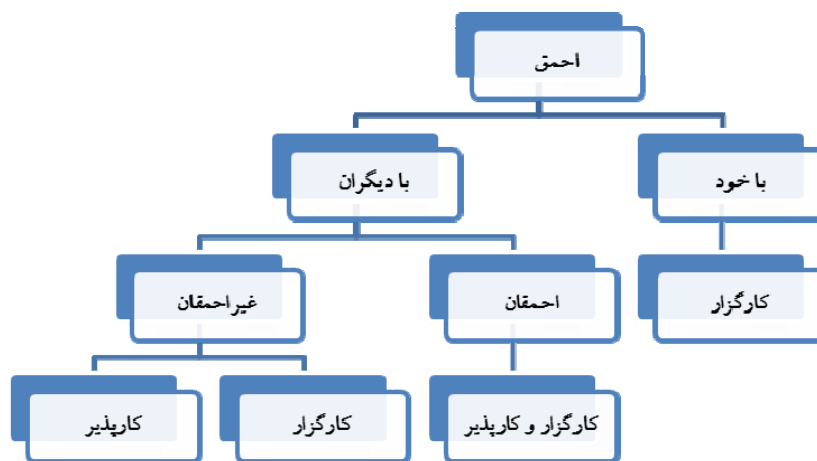
در مجموع، در قصه ابلهان، از حیث ساختار درونی قصه، کارکرد ابلهانه از تعامل میان کنش معرف نقش و نقش معرف کنش و از تقابل امر ممکن یا ناممکن و امر منتظره یا غیرمنتظره و مترقبه یا غیرمترقبه حاصل می‌آید. درمقابل، این کارکرد ابلهانه سبب می‌شود که مخاطب، درمقام قصه‌نویس، به قصد سرگرمی و نه تمسخر، خود را از ابلهان برتر بداند و از بلاهت و ابله‌ی آنان بخندد. البته، این خنده شاید هرگز بر لبان ننشیند، اما انبساط خاطری فراهم می‌آورد که از نیوشیدن قصه فراچنگ می‌آوریم، مگر قصه‌های عامیانه جز سرگرمی و انبساط خاطر، هم‌راه با پندهای خرد و درشت، هدف دیگری نیز دارند؟

تا این جا از کارکردهای طنزآمیز به‌مثابه الگوهای ساختاری معرف طنزآمیزی قصه‌های عامیانه سخن گفتیم و به چند الگو اشاره کردیم. طنزآمیزی قصه‌های عامیانه، علاوه‌بر وابستگی به کارکردهای طنزآمیز، به نقش‌های طنزآمیز معرف کارکردها نیز بستگی دارند که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

۵.۳ نقش معرف کنش طنزآمیز در قصه‌های احمقان

پیکره قصه ابلهان، که در کتاب مارتسولف گرد آمده، نشان می‌دهد که ابلهان، در مقام عناصر ثابت قصه، به‌رغم کنش‌های گوناگونی که به‌مثابه متغیرها انجام می‌دهند، نقش‌هایی محدود دارند که از ره‌گذر کنشی که انجام می‌دهند تعریف می‌شوند. حال، گاه، این نقش خود فاعل یا کارگزار (agent) کنش است و گاه، مفعول یا کارپذیر (patient) کنش. گاه، او خود کنش ابلهانه را انجام می‌دهد (حَمَق). گاه، خود در معرض کنش ابلهانه قرار می‌گیرد و قربانی کنش خود یا دیگران می‌شود (محموق). در تیپ ۱۲۱۱، که در این مقاله پیش‌تر بررسی کردیم، مرد جوان در واقع قربانی کنش‌های ابلهانه سایرین می‌شود یا در معرض کنش‌های ابلهانه دیگران قرار می‌گیرد. از این‌رو، برای رهایی از این حماقت، ره‌سپار سفر می‌شود، اما در سفر هم قربانی حماقت دیگران می‌شود. از این‌رو، در پایان، بی‌آن‌که از این حماقت‌ها رهایی یافته باشد، به منزل خود بازمی‌گردد. در این جا، به‌نظر می‌رسد که بتوان پی‌رنگ این قصه را در ساختاری سه‌بخشی قرار داد؛ عزم سفر برای رهایی از حماقت، گرفتار آمدن در حماقت‌های پی‌درپی سایر نادانان، بازگشت به وطن و پذیرش واقعیت که حماقت تمامی ندارد. در برخی تیپ‌ها، از جمله ۱۲۶۰ و ۱۲۷۳، مرد احمق کنش‌گر رفتارهای ابلهانه خود است. در این جا احمق، برای رهایی از حماقت خود، دست به کنش نمی‌زند، بلکه رفتار خود را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد. از این‌رو، در تحلیلی ریخت‌شناختی، می‌توان پیکره قصه ابلهان را در دو رده جای داد: رده نخست، احمق خود کنش‌گر است و رده دوم، احمق در معرض حماقت خود یا دیگران قرار می‌گیرد: احمق در مقام کنش‌گر یا کارگزار و احمق در مقام کنش‌پذیر یا کارپذیر.

در روایت‌شناسی، پس از پراپ، که نوع و تعداد کارکردها را تعیین می‌کند، کلود برمون (1973) است که در ابتدا تعریف پراپ از کارکرد را گسترش می‌دهد. از نظر پراپ، کارکرد کنش نقش‌های قصه است که به‌واسطه ارتباط آن با سایر کارکردها تعیین می‌شود. از نظر برمون، کارکردها یا کنش‌ها یا هرگونه نتیجه حاصل از آنها اهمیت بسیار دارد. از این حیث، نقش‌ها وظیفه چندانی برعهده ندارند. کامل‌تر گفته شود که از نظر برمون، «کارکرد نه‌فقط به‌واسطه کنش معرف شخصیت، بلکه به‌واسطه هرگونه رخداد مرتبط با یک یا چند شخصیت، که نقش کارگزار یا کارپذیر را دارند، تعیین می‌شود» (Bremond 1973: 50). دوم، برمون کارگزار را از کارپذیر بازمی‌شناسد. کارگزار فاعل کنش و کارپذیر مفعول آن است. حال، اگر احمق را، که نقش محوری در قصه ابلهان دارد، به کارگزار و کارپذیر تقسیم کنیم، نمودار زیر دور از ذهن نخواهد بود.



در تیپ 1260A، یعنی زن کودن که شیربرنج می‌پزد، و نمونه آن در الول — ساتن در داستان شماره ۵ آمده است، هفت خواهر قصه حماقت‌های خودشان را برای ساریان شترگم کرده تعریف می‌کنند. خواهر اول، که شوهرش قصاب است، پشه‌های اضافی را، به جای پر، داخل متکا می‌ریزد. روزی که شوهرش به خواب رفته، چند کرم می‌بیند که روی صورت شوهر راه می‌روند و با دم‌پایی به صورت شوهر می‌زند تا به خیال خود کرم‌ها را بکشد. شوهر عصبانی او را طلاق می‌دهد. در این جا، مجموعه کارهایی که زن انجام می‌دهد معرف نقش او و این نقش نیز در مقابل معرف کنش‌های ابلهانه اوست. در این جا، خواهر اول کارگزار کنش‌های ابلهانه خودش است. در قصه خواهر دوم، زن نادان به جای آن که سرکه را داخل خمره عمل بیاورد، انگورها را به همسایه‌ها می‌خوراند و آجری را نیز بر سرشان می‌گذارد و آن‌ها شبیه خمره می‌شوند. شوهر، از نادانی زن، او را طلاق می‌دهد. در قصه سوم، زن نادان، برای پختن کاجی، چند گونی آرد و چند خیک شیره را در چاه می‌ریزد. در داستان چهارم، برای جلوگیری از ضرر، به جای شوهر، موهای خود را به دست سلمانی می‌سپرد. در قصه پنجم، زن برای آن که شوهرش در زمین گلی زمین نخورد، همه کوچه را با صابون فرش می‌کند. زن ششم سکنجبین را در حوض خانه درست می‌کند و زن هفتم، که برای مهمانان غذایی نپخته، تمام تن خود را شیره مالی می‌کند و با چند نان در دست از مهمان می‌خواهد که، به جای غذا، نان را روی تن او بمالند و بخورند. در مجموع، این چند قصه از کنش‌های ابلهانه زنان معرف نقش آن‌ها در مقام احمق است و این ابلهان خود کارگزار کنش‌های خویش‌اند.

در برخی تیپ‌ها، احمق نه با خود بلکه با دیگران کارهای ابلهانه انجام می‌دهد که این دیگران یا می‌توانند احمق یا غیراحمق باشند. از این حیث، احمق در برخورد با سایر ابلهان هم می‌تواند کارگزار هم کارپذیر باشد. در برخورد با غیر ابلهان نیز یا کارگزار است یا کارپذیر. در تیپ ۱۳۳۲ (چه کسی از همه احمق‌تر است؟)، سه معلم احمق داستان‌هایی می‌گویند تا میزان حماقت آن‌ها را نشان بدهد. معلم اول از شاگردان درخواست کرده تا هرگاه عطسه می‌کنند، دست بزنند. روزی که معلم با طناب دانش‌آموز به چاه می‌رود، دانش‌آموز عطسه می‌کند و طناب رها می‌شود. در قصه دوم، احمق، که باور کرده بیمار است، کوفته‌ای می‌خورد و از طیب می‌خواهد تا آن کوفته را به جای غده از بدنش خارج گرداند. در قصه سوم، احمق عکس خودش در آب را به جای دزد می‌گیرد. به داخل آب می‌پرد، اما به شاگردش دستور داده که هرکه زودتر، او یا سایه‌اش، از آب بیرون آمد، او را کتک بزند و از این رو، خود کتک مفصلی نوش جان می‌کند. در این جا، سه معلم، در مقام کارگزار، قربانی کنش‌های ابلهانه خود می‌شوند. در قسمی دیگر از تیپ‌ها، ابلهان در برخورد با غیر ابلهان یا کارگزارند یا کارپذیر.

در تیپ ۱۲۸۴ (خود را باز نشناختن)، احمق برای آن که خودش را گم نکند، کدویی را به پایش می‌بندد و مرد دیگری کدو را شب از پای او باز می‌کند. صبح روز بعد، او از خودش می‌پرسد که آیا خود اوست یا کسی دیگر. یا این که در تیپ 1288A، مرد احمق نمی‌تواند خری را که بر آن سوار است پیدا کند. در این جا، این افراد کارگزار کنش‌های ابلهانه خودشان‌اند. در تیپ ۱۲۲۵، قاضی احمق در معرض کنش ابلهانه خود قرار می‌گیرد و مردم سهواً سر او را می‌برند. یا این که، در تیپ 1291D، مرد نادانی که خری را خریده و تصور می‌کند که خر سخن می‌گوید، در معرض رفتارهای ابلهانه خودش قرار می‌گیرد که دیگران بر او اعمال می‌کنند و با سختی و مرارت به خانه بازمی‌گردد.

با این حال، در میان پیکره قصه‌ها، یافت می‌شوند قصه‌هایی که زیرکان کارگزار و ابلهان کارپذیرند. برای نمونه، در تیپ 1294A، مرد زیرکی با قفلک‌دادن دختر نادان، که دستش با پنیر در کوزه گیر کرده، به او کمک می‌کند. یا در تیپ 1295A، مرد عاقل به نادانان توصیه می‌کند که برای عبور دادن عروس بلند قامت، که از در تو نمی‌رود، لازم نیست که در را از جا در آورند یا سر عروس را قطع کنند. عروس می‌تواند سر خود را اندکی خم کند تا از در عبور کند. یا این که، در تیپ ۱۳۱۹، مرد زیرکی به عده‌ای نادان که تصورات باطل از پدیده‌ها دارند، کمک می‌کند؛ نادانان می‌پندارند که برج شکاف برداشته و می‌خواهد آن‌ها را

ببلعد؛ یا قیچی باز حکم ازدها را دارد؛ یا کپه خاک را غده زمین می‌پندارند؛ یا خربزه‌ها را هیولا تصور می‌کنند.

از این رو، در مجموع، می‌توان نقش‌های معرف کنش‌های طنزآمیز را در قصه‌های ابلهان ذیل دو نقش اصلی احمق کارگزار و احمق کارپذیر تقسیم کرد که هم اسیر حماقت خود می‌شوند و هم دیگران را تحمیق می‌کند. طبق آنچه در نمودار بالا نشان دادیم، این کارگزاری یا کارپذیری معمولاً خود را در تقابل‌های دوگانه طبیعی یا غیرطبیعی عاقل یا احمق و متعارف یا غیرمتعارف و جز این‌ها نشان می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

در مجموع، می‌توان قصه‌های ابلهان را واحد روایی کوتاه و بلندی در نظر گرفت که در آن‌ها مجموعه کنش‌هایی که فرد انجام می‌دهد، او را در سلک ابلهان درمی‌آورد و در پی آن، ابلهان دست به کارهایی می‌زنند که معرف سنج ابلهان است. تعامل نقش و کنش کارکرد یا خویش‌کاری ابلهان را در پی دارد. در عین حال، عامل طنزآمیز، بیش از آن‌که به عوامل زبانی و بلاغی وابسته باشد، غیرکلامی است و از تقابل امور ممکن یا غیرممکن و منتظره یا غیرمنتظره و مترقبه یا غیرمترقبه، که از ابلهان سر می‌زند، حاصل می‌آید و ما نیز به این دلیل به ابلهان و کارهای آنان می‌خندیم که از روی سرگرمی و تفنن خود را برتر از آنان می‌دانیم و دل خوش کرده‌ایم که به جای آنان نیستیم، هرچند که در عمل بسیاری از کارهای آنان را انجام داده‌ایم. از حیث ریخت‌شناسی، این قصه‌ها را می‌توان به دو گروه کلی ابلهان کارگزار و ابلهان کارپذیر تقسیم کرد. از دیگر سو، ساختار برخی قصه‌های ابلهان را می‌توان عزیمت به قصد فرار از حماقت و کشمکش با کارهای ابلهانه دیگران و بازگشت به وطن توصیف کرد. مهم‌ترین نکته‌ای که از این تحلیل حاصل می‌آید این‌که اگر قصه‌ها را نه برحسب تیپ یا موتیف بلکه براساس کنش معرف نقش و نقش معرف کنش دسته‌بندی کنیم، لازم است که طبقه‌بندی آرنه - تامپسون و، به تبع آن، دسته‌بندی مارتسولف از قصه‌های ایرانی را نیز سنخ‌شناسی دوباره کنیم. حال، اگر قصه ابلهان را نه براساس تیپ یا موتیف بلکه براساس کنش موجد نقش تعریف کنیم، برخی از اشخاص قصه‌ها و حکایات ابلهان به سبب آن‌که در انجام دادن کنش معرف نقش خود اصرار و مداومت می‌ورزند یا حتی ورزیده‌اند، در مقام اشخاص سنخی و تیپیک، شهره عام و خاص می‌شوند. گونه‌ای از این اشخاص تیپیک در ظاهر امر دست به کنش‌هایی می‌زنند که معمولاً ابلهان

معمولی یا نادانان ابله انجام می‌دهند، اما دراصل کنش‌هایی که انجام می‌دهند حامل نکته‌ای بس ظریف و البته خنده‌دار است و، از این‌رو، در مجموع، می‌توان از این تیپ افرادِ ظاهراً احمق ذیل عنوان کلی «عُقلاء المَجانین» یاد کرد. از آن جمله‌اند: «جُوحی» که گاه، او را با خواجه یا خوجه یا ملانصرالدین یک‌سان می‌پندارند یا «بهلول» و «طلحک» در ادبیات عربی و فارسی و ترکی، از میان ده‌ها ادبیات ملل. البته، در نگاهی به ادبیات اسلامی – عربی، می‌توان شماری دیگر از افراد سنخی را یافت که به‌نوعی همین ویژگی‌های تیپیک ابلهان را دارند و پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد.

کتاب‌نامه

- انجوی شیرازی، سیدابولقاسم (۱۳۵۲)، *قصه‌های ایرانی ۱ و ۲*، تهران: امیرکبیر.
- رحمانی، روشن (۱۳۷۴)، *افسانه‌های دری*، تهران: سروش.
- صدری افشار، غلام‌حسین، نسرین حکمی، و نسترن حکمی (۱۳۸۱)، *فرهنگ معاصر فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- فاضلی، نعمت‌الله و امیر هاشمی مقدم (۱۳۹۰)، *بررسی متون طنزآمیز عامیانه ایرانی*، تهران: مرکز پژوهش و سنجش افکار.
- لغت‌نامه* (۱۳۷۷)، به‌کوشش علی‌اکبر دهخدا و دیگران، تهران: دانشگاه تهران.
- مارتسولف، اولریش (۱۳۷۷)، *طبقه‌بندی قصه‌های عامیانه ایرانی*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: سروش.
- مهدتی، فضل‌الله (۱۳۴۲)، *افسانه‌ها*، ج ۱ و ۲، تهران: جامی.
- نادری، افشین و سعید موحدی (۱۳۸۰)، *شوقات؛ مثل‌ها و قصه‌های مردم استان مرکزی*، اراک: میراث فرهنگی.
- اول - ساتن، ل. پ. (۱۳۷۴)، *قصه‌های مشای گلین خانم*، به‌کوشش اولریش مارتسولف، آذر امیرحسینی نیت‌ها، و احمد وکیلان، تهران: نشر مرکز.

Aarne, A. and S. Thompson (1961), *The Types of the Folktale: A Classification and Bibliography*, Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.

Aarne, Antti (1910), *Verzeichnis der Marchentypen*, FF Communications no. 3, Helsinki: Suomalaisen Tiedeakatemia Toimituksia.

Bremond, C. (1973), *Logique du Recit*, Paris: du Seuil.

Dundes, A. (1964), *The Morphology of North American Indian Folktales*, Helsinki: Suomalainen Tiedekatemia Academia Scientiarum Fennica

- Dundes, A. (1997), "The Motif-Index and the Tale Type Index: A Critique", *Journal of Folklore Research*, vol. 34, no. 3.
- El-Shamy, H. M. (2004), *Types of the Folktale in the Arab World; A Demographically Oriented Tale-Type Index*, Bloomington - Indianapolis: Indiana University Press.
- Janik, V. K. (1998), *Fools and Jesters in Literature, Art, and History: A Bio-Biographical Sourcebook*, Westport: Greenwood.
- Jason, Heda (1965), *Types of Jewish-Oriental Oral Tales*, Walter de Gruyter, vol.7.
- Klapp, O. E. (1949), "The Fool as a Social Type", *American Journal of Sociology*, vol. 55, no. 2.
- Propp, Vladimir Iakovelevich (1928/ 1968), *Morphology of the Folktale*, Laurence Scott (trans.), Svatava Pirkova-Jakobson (ed.), Austin: University of Texas Press.
- Uther, Hans-Jöger (2004), *The Types of International Folktales: A Classification and Bibliography, Based on the System of Antti Aarne and Stith Thompson, Part I: Animal Tales, Tales of Magic, Religious Tales, and Realistic Tales, with an Introduction (Folklore Fellow Communications 284, 619 p., Issn 0014- 5815; ISBN 951-41-0956-2, Part II: Tales of the Stupid Ogre, Anecdotes and Jokes, and Formula Tales, FFC 285, 536 p.; Issn 014-5815, ISBN 951-41-0962-7, Part III: Appendices, FFC 286, 285 p.; Issn 0014-5815, ISBN 951-41-0964-3)*, Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.